

## برنامه‌ریزی فضایی با رویکرد پویش ساختاری-کارکردی: به-سوی پیوند جبرگرایی فضایی با انسان‌گرایی

حجت‌الله رحیمی<sup>\*۱</sup>

۱. استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه یزد

دریافت: ۹۵/۶/۹ پذیرش: ۹۵/۲/۴

### چکیده

یکی از الزامات اساسی برای توسعه مردم و مکان‌های جغرافیایی طرح نظریه‌های برنامه‌ریزی فضایی زمینه‌محور و نقد عناصر تشکیل‌دهنده این نظریه‌ها است. براساس این چشم‌انداز اولیه، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نخستین گام یعنی صورت‌بندی یک رویکرد بدیل را در برنامه‌ریزی فضایی و در ارتباط با محتوای جغرافیای اجتماعی ایران برداشته است. نوشtar حاضر در پی آن است تا با روش تحلیلی، بر نحوه صورت‌بندی دو مفهوم کلیدی انسان و فضا در رویکرد فوق متمرکز شود و امکانات مفهومی آن را در برنامه‌ریزی فضایی ایران تحلیل کند. همانطور که نوشtar حاضر استدلال می‌کند مفاهیم فضا و انسان در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی بدون ارتباط با یکدیگر مفهوم‌سازی شده‌اند. در واقع، مفهوم فضا بدون توجه به الزامات روش‌شناسی آن برای مفهوم انسان صورت‌بندی شده است. در نتیجه، در حالی که رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از یک سو عینیت‌گرایی، برنامه‌ریزی تخبه‌گرایانه، رهیافت از بالا به پایین، مفهوم آستانه در اقتصاد نوکلاسیک، شهرنشینی شتابان و جستجوی قوانین عام را از زاویه دید انسانگرایی نقد می‌کند، ولی از سوی دیگر، بهواسطه تأکید بر جغرافیای پوزیتویستی و اقتصاد نوکلاسیک، همان موارد موردنقد را بازتولید می‌کند. فائق‌آمدن بر گسستگی‌های مفهومی در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مستلزم بازتعریف تعاملی مفاهیم انسان و فضا است. اما پیش از بازتعریف این مفاهیم، بهتر است هویت جغرافیدانان و برنامه‌ریزان برمبنای تجرب گذشته و چشم‌انداز پیش‌روی برنامه‌ریزی فضایی در ایران بازتعریف شود.

وازگان کلیدی: برنامه‌ریزی فضایی، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی، انسان‌گرایی، جبرگرایی فضایی، ایران.



## ۱. مقدمه

انسان و فضا از کانونی‌ترین مفاهیم دانش جغرافیا به‌شمار می‌روند. هتنر<sup>۱</sup> معتقد است که انسان در مقایسه با سایر پدیده‌های جغرافیایی مهم‌تر است؛ هربرتسون<sup>۲</sup> نقشه مناطق طبیعی جهان را بر مبنای انسان تولید کرد (Hartshorne, 1959: 42) و هارتشورن<sup>۳</sup> نیز معتقد است که انسان معیار گزینش اشکال ناهمگون در مطالعات جغرافیایی است و اگرچه اصطلاح جغرافیای فیزیکی توسط کانت<sup>۴</sup> و همبولت<sup>۵</sup> به کار رفته، اما از نظر آن‌ها نیز انسان نه به عنوان یک موضوع فرعی بلکه به عنوان یک اصل برای وحدت طبیعت موردنظر است (Ibid: 48). نحوه مفهوم‌سازی فضا نیز در علوم اجتماعی بیش از همه، با تحولات درونی دانش جغرافیا پیوند خود و مفهوم کلیدی فضا آقدر اهمیت یافته است که ادوارد هال<sup>۶</sup> انسان‌شناس معروف اهمیت آن را با امور فیزیولوژیکی مقایسه می‌کند که اگرچه وجود دارند اما درباره آن‌ها صحبتی نمی‌شود (Thrift, 2009: 95). بنابراین، عجیب نیست که جغرافیای معاصر با تکیه بر این مفاهیم پیوند تنگاتنگی با مقوله برنامه‌ریزی فضایی برقرار کرده است.

با وجود این اشتباه است اگر گفته شود مطالعات جغرافیایی به‌واسطه تمرکز بر مفهوم فضا و انسان‌الزاماً به برنامه‌ریزی فضایی ختم می‌شود بلکه امروزه و با توجه به کثرت‌گرایی نظریه‌ای درون جغرافیا، برخی از دیدگاه‌ها اساساً، ضد برنامه‌ریزی هستند و اگرچه برنامه‌ریزی فضایی از سال‌های پایانی قرن بیستم مجددأ مورد اقبال قرار گرفته است ولیکن شک‌گرایی پست‌مودنیسم درباره پیش‌بینی ناپذیری جهان به کاهش علاقه به برنامه‌ریزی فضایی در دهه ۱۹۸۰ انجامید. آلماندینگر و گراهام<sup>۷</sup> با تأثیر از نگرش‌های پست‌مودن، چارچوب فلسفی و روش‌شناختی رویکرد برنامه‌ریزی فضایی معاصر را به صورت موجزی با مفهوم "فضاهای نرم و مرزهای فازی" بیان کرده‌اند (Allmendinger et al, 2009: 619).

برخلاف طرح مباحث جدید در مقیاس جهانی، گفتمان غالب برنامه‌ریزی در بدنه دانشگاهی و سیاستگذاری کشور هنوز هم بر مبنای روایت‌های تجربه‌گرایی سازماندهی شده و تاکنون از ارائه یک روش‌شناسی منطبق با صورت‌بندی‌های جدید نقش‌های اساسی انسان در فضای جغرافیایی

1.Hentner

2.Herbertson

3.Hartshorne

4.Kant

5.Humboldt

6.Edward Hall

7.Allmendinger & Graham

کشور ناتوان مانده و قادر به بازتعریف مفاهیم فضا و انسان برمبنا محتوای اجتماعی جدید نیست.

در این میان، طرح رویکردهایی مانند رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نویدبخش گذار جغرافیای ایران از روایتهای پوزیتیویسم و پیدایش فضاهای جدید تفکر در برنامه‌ریزی فضایی است که نه کاملاً برمبنا مطالعات تجربی پیشین، بلکه براساس درک ضرورت‌های کنونی فضای جغرافیایی کشور مطرح شده است. این رویکرد توسط دکتر عباس سعیدی<sup>۱</sup> (سعیدی، ۱۳۹۰؛ سعیدی، ۱۳۹۱ الف) برای انجام مطالعات جغرافیایی و برنامه‌ریزی فضایی در ایران مطرح و پیگیری شده است. نکته مغفول اما بسیار کلیدی این است که نحوه مفهوم‌سازی فضا و انسان در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مستقل از یکدیگر انجام گرفته و به طور متناقضی، از یکسو عینیت‌گرایی، برنامه‌ریزی نخبه‌گرایانه، رهیافت از بالا به‌پایین، مفهوم آستانه در اقتصاد نئوکلاسیک، شهرنشینی شتابان و جستجوی قوانین عام را از زاویه دید انسان‌گرایی نقد می‌کند، ولی از سوی دیگر، بهواسطه تأکید بر جغرافیای پوزیتیویستی و اقتصاد نئوکلاسیک، همان موارد موردنقد را بازتولید می‌کند. برمبنا این چشم‌انداز اولیه، نوشتار حاضر تلاش می‌کند رویکرد پویش ساختاری-کارکردی را از جنبه‌های فلسفی و روش‌شناسی و برمبنا دو مفهوم انسان و فضا تحلیل کرده و امکانات مفهومی آن را در برنامه‌ریزی فضایی ایران نشان بدهد. به این منظور، در ادامه ابتدا مبانی نظریه‌ای رویکرد پویش ساختاری-کارکردی معرفی خواهد شد و سپس، نحوه مفهوم‌سازی مفاهیم فضا و انسان در این رویکرد تحلیل خواهد شد.

## ۲. بنیان‌های مفهومی و نظریه‌ای رویکرد پویش ساختاری-کارکردی

جغرافیا در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی علمی است که به شناسایی ساختاری-کارکردی نظام‌های فضایی می‌پردازد (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۵) و برنامه‌ریزی فضایی نیز، عبارت از مجموعه فنونی است که برای قانونمند کردن و انتظام اقدامات اثرگذار بخش‌های عمومی و خصوصی بر نحوه مکان‌گزینی فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی در فضای دو بعدی مورداستفاده قرار می‌گیرند (سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱؛ سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۱۳). فرض اساسی رویکرد این است که میان اجزای ساختاری و کارکردی تمام پدیده‌های جغرافیایی نوعی پیوند تنگاتنگ و غیرقابل انکار هم به‌وجه عمودی و هم افقی برقرار است (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۱۱).

۱- دکتر عباس سعیدی استاد جغرافیا در دانشگاه شهید بهشتی تهران هستند.



این رویکرد بر مبنای اندیشه منطقی-علمی ایمانوئل کانت، فلسفه دیالکتیک عینی هگل<sup>۱</sup>، رویکرد سیستمی، پارادایم علم فضایی (نظریه‌های کریستالر<sup>۲</sup> و فون تونن<sup>۳</sup>)، نظریه منطقه‌بندی-های روزانه<sup>۴</sup> ورلن<sup>۵</sup> و نظریه شبکه منطقه‌ای<sup>۶</sup> فریدمن<sup>۷</sup> و داگلاس<sup>۸</sup> سازماندهی شده است (سعیدی: ۱۳۹۱الف). به همین سبب، پیش از اقدام به تحلیل رویکرد پوشش ساختاری-کارکردی هر یک از دیدگاهها و نظریه‌های فوق به ترتیب و به نحو اجمالی در سطور پیش‌رو معرفی خواهد شد. از میان رویکردهای فوق، کانت نوعی از اندیشه علمی را توسعه داد که از یکسو از نگرش تجربه‌گرایی گسترده‌ای آغاز می‌شود که براساس آن رخدادهای تصادفی صرف در فضا و زمان، ماهیت قوانین طبیعت را در نهایت تعیین می‌کنند و در سوی دیگر، نقطه حرکتش از نگرش ضرورت‌گرایی خاصی است که بر اساس آن، طبیعت از روابط بین هستی‌های جهانشمولی تشکیل می‌شود که ماهیت وقوع رخدادها را در فضا و زمان تعیین می‌کنند (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2016). اگرچه، امروزه که نظریه‌های علمی جدید مانند فیزیک انسیتن<sup>۹</sup> و هندسه ریمان<sup>۱۰</sup> در کنار فرایند جهانی شدن، چشم‌اندازهای جدیدی را درباره فضا و زمان گشوده‌اند، تمایل به دیدگاه‌های نسبی‌گرایی بیشتر شده است و ساختار فضایی منظم کریستالر به عنوان معیاری برای ارزیابی الگوهای جغرافیایی اسکان اعتبار خود را از دست داده و فضای پلاستیکی فورر<sup>۱۱</sup> (Forer, 1978) تا حدود زیادی از اعتبار شش‌ضلعی‌های کریستالر کاسته است.

دیالکتیک عینی به مطالعه دیالکتیک اشیاء به مثابه یک کل می‌پردازد. فرض اصلی دیالکتیک عینی این است که همه هستی‌ها واحدهای درهمتیده و گذراي<sup>۱۲</sup> از تضادهای متنوع و درهم-نفوذ‌کننده‌ای هستند که نفی متقابل این واحدها به یک کیفیت جدید هستی منجر می‌شود. در دیالکتیک عینی واژه "همه" اشاره به تمام پدیده‌های ذهنی و غیرذهنی دارد و قائل به هیچ تمایزی میان این پدیده‌ها نیست. هم‌چنین، هستی ناهمگون است و هم به اجزاء و هم به کل اشاره دارد. جزء به‌واسطه کل و کل به‌واسطه جز وجود داشته و تغییر می‌کند. هم‌چنین، در این نگرش

- 
1. Hegel
  - 2.Christaller
  - 3.Thünen
  - 4.Everyday regionalisation
  - 5.Werlen
  - 6.regional network
  - 7.Friedmann
  - 8.Douglass
  - 9.Einstein
  - 10.Riemann
  - 11.Forer
  - 12.transient

کل به جزء و جزء به کل تبدیل می‌شود. در دیالکتیک عینی هرگونه قضاوت درباره تقدم کل بر جزء مستلزم انجام پژوهش تجربی است. برمبنای دیالکتیک عینی همه چیز تنها به صورت موقتی پایدار است و تنها فرایند تغییر است که تداوم همیشگی دارد. هم‌چنین، تضاد منبع ثبات و تغییر نسبی در هستی‌ها است و بخلاف صورت‌بندی‌های تعین‌گرایانه از دیالکتیک که وحدت یا کثرت موجود در تضاد را به یک امر مطلق تبدیل می‌کنند، اصولاً در دیالکتیک عینی هیچکدام از این موارد نه مطلق و نه دارای اولویت نیستند، بلکه هم وحدت و هم کثرت ویژگی حرکت مستمر و دیالکتیکی هستی‌ها را تشکیل می‌دهند و درنتیجه، وحدت و کثرت تضادها جوهره دیالکتیک عینی است (Tamdgidi, 2007: 245-246).

نگرش سیستمی به برنامه‌ریزی نیز از اواسط دهه ۱۹۶۰ و عمدهاً از مجرای آثار مک‌لالین<sup>۱</sup> و چادویک<sup>۲</sup> نمایان شد. آن‌ها معتقد بودند که سیستم‌ها در همه محیط‌های طبیعی و انسانی وجود دارند و می‌توان آن‌ها را از طریق انتظام‌بخشی به روابط میان اجزاء تشکیل‌دهنده کنترل کرد. نقطه کانونی رویکرد سیستمی این است که شهرها و مناطق مجموعه‌های درهمتی‌های از اجزاء بوده که به‌طور پیوسته در جریان هستند و برنامه‌ریزی به‌مثابه تحلیل و کنترل سیستم‌ها باید پویا و همگام با تغییر باشد (Allmendinger, 2002: 51). از نظر مک‌لالین هدف از انتظام-بخشی و کنترل فعالیت‌ها این است که آثار نامطلوب ممکن را به‌نحوی به‌حداقل برساند که محیط فیزیکی را منطبق با مجموعه گسترده‌ای از اهداف کلان و اهداف خاص مندرج در برنامه ارتقاء بددهد (Ibid: 54).

پارادیم علم فضایی نیز با طرد سنت ایدئوگرافیک<sup>۳</sup> به‌سوی کشف پدیده‌های جهان‌شمول و تأسیس نوعی از ساختارهای نظریه‌ای حرکت کرد که [انتظار می‌رفت] واقعیت‌های جغرافیایی باید با آن‌ها منطبق بشوند (Holt-Jensen, 2004: 142).

ایده منطقه‌بندی‌های روزانه نگرش جدیدی است که بیش از همه از اندیشه‌های آنتونی گیدنر<sup>۴</sup> متأثر است. گیدنر در مقایسه با سایر جامعه‌شناسان، تأکید بیشتری بر ماهیت ساخته‌شده، خلاقانه و نسبتاً تصادفی زندگی اجتماعی مدرن دارد (Tucker, 1998: 8) و این ایده انسان‌گرایانه را مطرح می‌کند که عامل انسانی از نیروی علی برخوردار است (Varela, 2009: xi). ایده منطقه-بندی‌های روزانه یک رویکرد جغرافیایی به برساخت اجتماعی مناطق است که [...] به‌ویژه پراکتیس منطقه‌بندی‌های نمادین را با تمرکز بر جنبه‌های فضایی [...] مطرح می‌کند

1.Brian McLoughlin

2.George Chadwick

3.Idiographic Approach

4.Giddens

(Felgenhauer, 2010: 64). بهویژه ایده ورلن از دو جنبه دارای اهمیت است: ۱) در حالی که بوبک و هرتکه<sup>۱</sup> به عنوان شخصیت‌های اثربخش در سنت جغرافیای اجتماعی آلمان این گزاره را پذیرفتند که کنش انسان تا حدود زیادی توسط گروه‌های اجتماعی متأثر می‌شود و شافر<sup>۲</sup> نیز موازی با جغرافیدانان فرانسوی مانند دومانزن<sup>۳</sup> که معتقد بودند رفتار انسانی توسط روح جمعی برانگیخته می‌شود، جغرافیای اجتماعی را علم مطالعه الگوی سازمان‌یابی منطقه‌ای و فرایند شکل‌گیری فضایی نقش‌های اساسی انسان در ارتباط با گروه‌های انسانی تعریف می‌کند (Ruppert, 1984: 257). ورلن بر کنش آگاهانه فرد تأکید می‌گذارد؛ ۲) از منظر دیگر، ایده منطقه‌بندی‌های روزانه برخلاف سنت قوی پوزیتivistی در جغرافیای آلمان و با چهره‌های پرنفوذی مانند شفر<sup>۴</sup>، کریستالر، تونن و آلفرد وبر<sup>۵</sup>، بیانگر گذار از جستجوی قوانین جهانشمول به‌سوی تفسیر کنش‌های انسانی است.

ایده شبکه منطقه‌ای (Douglass, 1998) نیز با تأکید بر دو مفهوم منطقه و پیوستگی به جای مفاهیمی مانند قطب‌ها و گره‌های توسعه تلاش می‌کند از دو گانگی‌های روش‌شناسخانه متعارف برنامه‌ریزان درباره جدایی رosta از شهر عبور کند. هم‌چنین رویکرد فوق این قابلیت را دارد که با مفاهیم جدید برنامه‌ریزی مانند بازگشت‌پذیری اقتصادی مناطق<sup>۶</sup> و ایده کارآفرینی و اقتصاد چندبخشی پیوند برقرار کند. اگرچه برخی نگرانند که مفهوم بازگشت‌پذیری به‌واسطه تأکیدش بر انعطاف‌پذیری، خودهمیاری<sup>۷</sup> و رقابت توسط نئولیبرالیزم مورد سوء استفاده قرار بگیرد (Martin, 2012: 2) ولی واقعیت این است که در حال حاضر گفتمان غالب توسعه در بسیاری از کشورها بر مبنای گفتمان جهانی‌گرا صورت‌بندی شده است و برنامه‌ریزی فضایی باید به جای نادیده‌انگاری این مفاهیم، به نحو موثری خود را درگیر فهم پیامدهای اجتماعی این گفتمان کند. در این بخش تلاش شد تا به صورت گذرا مبانی نظریه‌ای رویکرد پویش ساختاری-کارکردی معرفی بشود. در بخش‌های آینده نشان داده خواهد شد که رویکردها و مفاهیم فوق چگونه در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی صورت‌بندی شده‌اند.

1.Bobek and Hartke  
2.Schaffer  
3.Demangeon  
4.Schaefer  
5.Weber  
6.Regional economic resilience  
7.self-help

### ۳. مواد و روش پژوهش

نوشتار حاضر با استفاده از روش تحلیلی-نظری در صدد است تا نحوه مفهومسازی مفاهیم کلیدی انسان و فضا را در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی ارزیابی و تحلیل کند. رویکرد پویش ساختاری-کارکردی یکی از رویکردهایی است که در سال‌های اخیر در مطالعات جغرافیایی و برنامه‌ریزی فضایی ایران مطرح شده است. داده‌های مورد استفاده در مقاله حاضر شامل پژوهش‌هایی است که توسط دکتر عباس سعیدی در فاصله زمانی ۱۳۹۴-۱۳۴۴ و در چارچوب رویکرد پویش ساختاری-کارکردی منتشر شده‌اند (سعیدی، ۱۳۵۴؛ سعیدی، ۱۳۶۹؛ سعیدی، ۱۳۴۴؛ سعیدی، ۱۳۷۵؛ سعیدی، ۱۳۷۷؛ سعیدی، ۱۳۸۱؛ سعیدی و فتاح‌پور مریکی، ۱۳۸۳؛ سعیدی و طالشی، ۱۳۸۰؛ سعیدی، ۱۳۸۴؛ سعیدی، ۱۳۸۷؛ خانی و سعیدی، ۱۳۸۸؛ سعیدی، ۱۳۸۹؛ سعیدی، ۱۳۹۰؛ سعیدی، ۱۳۹۱؛ سعیدی، ۱۳۹۱؛ سعیدی، ۱۳۹۲؛ سعیدی، ۱۳۹۲؛ سعیدی، ۱۳۹۲؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴). برای دستیابی به اهداف موردنظر، پژوهش حاضر در سه بخش اصلی زیر سازماندهی شده است: ابتدا نحوه تأثیرپذیری رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از پارادایم علم فضایی و اقتصاد نئوکلاسیک در نگرش به مقوله فضا تحلیل خواهد شد و در گام بعدی، نحوه مفهومسازی عامل انسانی توسط رویکرد پویش ساختاری-کارکردی برمبنای مکتب انسان‌گرایی ارزیابی می‌شود. بخش سوم پژوهش با تلفیق مباحث ارائه شده در دو بخش قبلی تلاش می‌کند گسستگی‌های مفهومی در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی را نشان بدهد و با تمرکز بر چشم-انداز پیش‌روی نظریه برنامه‌ریزی فضایی در ایران در پی آن است که مباحث کلیدی را برای بحث و پژوهش بیشتر مطرح کند.

### ۴. یافته‌های پژوهش

#### ۴-۱. مفهوم فضا و انسان در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی

##### ۴-۱-۱. جبرگرایی فضایی: تلاش برای جستجو و تحمیل نظم کریستالری<sup>۱</sup>

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی در نگرش به مقوله فضا و برنامه‌ریزی فضایی از پارادایم علم فضایی که به طور عمده مبتنی بر مکاتب فکری پوزیتیویسم و اقتصاد نئوکلاسیک است، پیروی می‌کند. این راهبرد سبب می‌شود که روایت‌های تجربه‌گرایی علم مبتنی بر پیش‌بینی‌پذیری جهان اجتماعی، توجه ناکافی به فرایند تغییر اجتماعی، عینیت‌گرایی و پذیرش فضای جغرافیایی

۱. در این نوشتار به جای واژه‌های نظم سلسله‌مراتبی یا نظم فضایی از واژه نظم کریستالری استفاده می‌شود تا بر ابعاد ذهنی نظریه مکان مرکزی تأکید بیشتری بشود.



همگون و بی توجهی به تفاوت‌های جغرافیایی در کانون این رویکرد قرار بگیرد و ابعاد اجتماعی و اکولوژیکی را در دانش جغرافیا و حرفه برنامه‌ریزی فضایی نادیده بگیرد.

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی بیش از هر چیز از دیدگاه‌های جغرافیای اجتماعی آلمان، بهویژه آراء بوبک و کریستالر متأثر است. کریستالر به همراه بوبک در دهه ۱۹۳۰-۱۹۲۰ یک جغرافیای اجتماعی و اقتصادی ساختاری-کارکردی را تأسیس کردند (Ahamer, 2012: 317). بوبک هدف جغرافیای نوین را بررسی عرصه‌های ساختاری-کارکردی می‌داند (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۲). دانشمندان علوم فضایی مانند کریستالر نیز در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ معتقد بودند که تبیین مجموعه‌ای از حوادث اثبات می‌کند که الگوهای فضایی از قوانین دارای قابلیت تعمیم گستردۀ برخوردار هستند (Ahamer, 2012: 317).

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی معتقد است که شناخت ساختار از طریق سیمای بیرونی و شناسایی چهره درونی از طریق کارکردها امکان‌پذیر است (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۲). اگرچه ساختار، براساس اندیشه‌های کانت و هگل، یک مفهوم ذهنی است اما واقعیت این است که دوگانگی ساختار-کارکرد در رویکرد مزبور به تجسم‌بخشی ساختار انجامیده است. ساختارها در چهره بیرونی آنقدر شفاف ظاهر نمی‌شوند تا ذهن جغرافیدان آن‌ها را بدون هیچ خطایی بازتاباند بلکه بیشتر در ذهن پژوهشگر ساخته می‌شوند. خوشبختانه رویکرد پویش ساختاری-کارکردی ابعاد ذهنی ساختارها را می‌پذیرد و معتقد است که ساختار هم با ساختارها و کارکردهای ذهنی و هم با ساختارها و کارکردهای عینی مرتبط است (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۵، سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰). با وجود این، برخلاف رویکرد پویش ساختاری کارکردی (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۶) این نوشتار معتقد است که الزاماً بین ساختها و کارکردهای عینی و نحوه ادارک جغرافیایی این ساختها توسط افراد و گروه‌های اجتماعی پیوستگی و همیستگی اجتناب‌ناپذیری وجود ندارد. باید اشاره شود که عدم انطباق درک ذهنی افراد با ساختارهای عینی شده بیش از آنکه به عنوان یک عامل محدود‌کننده برای انجام مطالعات جغرافیایی درنظر گرفته بشود باید به مثابه شرطی برای کش آزادانه افراد تفسیر شود.

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی با تأثیر از مفهوم روابط متقابل در نظریه سیستمی تأکیدی زیادی بر این گزاره دارد که می‌توان با کاستن از یک جزء و افزودن بر جزء یا اجزای دیگر به دگرگونی دلخواه رسید (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۴؛ سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۳؛ سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۵؛ سعیدی، ۱۳۹۲الف: ۱۵-۱۴) ولی واقعیت این است که توانایی درک روابط موجود با توانایی پیش‌بینی روابط آینده بسیار متفاوت است و استخراج روابط آینده براساس روابط کنونی امری

پرچالش است. ایجاد بزرگراه‌ها می‌تواند باعث کاهش یا افزایش ترافیک بشود و افزایش حمایت‌های مالی دولت ممکن است به افزایش یا کاهش تعداد فقرا بینجامد. بنابراین، دقیقاً نمی‌توان پیش‌بینی کرد که برهمکنش‌های مزبور از نظر تجربی سبب تغییر در کدام اجزا خواهد شد و میزان و شدت دقیق و کمی تغییرات چگونه است. بهمین سبب، برخلاف رویکرد پویش ساختاری-کارکردی (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴)، این نوشتار معتقد است که پدیده‌های فضایی حتی اگر تماماً هم قاعده‌مند باشند ولی نمی‌توان آن‌ها را دقیقاً پیش‌بینی کرد. اکنون که فیزیکدانان آموخته‌اند که با کنش‌های تبیین‌ناپذیر و بدون قطعیت الکترون‌ها زندگی کنند، دانشمندان علوم اجتماعی و روانشناسی که هرگز به قطعیت مطلق نزدیک نشده‌اند، لزومی ندارد که به‌واسطه عدم بیان کمی پیش‌فرض‌های اساسی بژوهش خود وحشت کنند (Hartshorne, 1959: 154).

موضوع چالش‌برانگیز دیگری که در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی وجود دارد مسئله آشتی ناپذیری دیالکتیک عینی هگل با نظریه سنتی سیستم‌ها است. با توجه به این‌که یکی از گزاره‌های اصلی دیالکتیک عینی هگل فرایند تغییر پیوسته پدیده‌ها است و همواره این امکان وجود دارد که کل به جزء و جزء به کل تبدیل شود (Tamdgidi, 2007: 245-246) جستجوی نظام‌ها و قاعده‌های جهانشمول، باثبات و قابل پیش‌بینی که مورد علاقه نظریه سیستم‌ها است، با چالش مواجه می‌شود و از سوی دیگر، حفاظت و پایداری از نظم سلسله‌مراتبی که مورد علاقه نظریه مکان‌مرکزی کریستال‌رویکرد پویش ساختاری-کارکردی (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱) است، نیز امری متغیر و بی‌ثبات تلقی می‌شود.

هدف رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از اصلاح نظام فضایی (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۶) و ایجاد دگرگونی مشبت از طریق تحول ساختاری در کلیت نظام مکانی‌فضایی (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴) دستیابی به شبکه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی از واحدهای سکونتگاهی و حفاظت و پایداری از این نظم سلسله‌مراتبی است (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲). در واقع هدف این است که جهان بیرونی مطلقاً و بدعنوان یک ضرورت با طرح ایده‌آل کریستال منطبق بشود. همچنان که کریستال‌نیز در سال ۱۹۴۰ در برنامه‌ریزی منطقه Warthegau می‌نویسد: [...] مطلقاً ضروری است که بک شهر جدید با حداقل ۲۵۰۰۰ نفر در این منطقه ساخته شود (Barnes, 2012: 16). بی‌دلیل نیست که کشورهای توسعه‌یافته در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی با شبکه منظم و سلسله‌مراتبی توصیف می‌شوند و دنیای توسعه‌نیافته به‌دلیل عدم انطباق با شبکه شهری دنیای توسعه‌یافته بهمثابه شبکه دره‌ریخته، از هم‌گستته و بی‌نظم معرفی می‌شود (سعیدی، ۱۳۷۵: ۶۷) و این نکته کلیدی را از پیازه<sup>۱</sup>، روانشناس معروف، نادیده می‌گیرد که هر کسی ریتم خاص

<sup>1</sup>Piaget



خودش را دارد و شناسایی این ریتم‌ها کار آسانی نیست. ریتم بهینه هرگز موضوع یک تحقیق کامل نیست (Bringuier, 1980: 60). گواین که رویکرد پویش ساختاری-کارکردی فرایند توسعه را بر روی دشت جغرافیایی همسانی قرار می‌دهد (Pike et al., 2007: 1258). این ایده به طور ضمنی بیانگر نوعی ایده تکامل‌گرایی است که معتقد است دنیای توسعه‌نیافته باید پیرو نظم فضایی دنیای توسعه‌یافته باشد و نیز بیانگر نوعی ایده جبرگرایی فضایی است که براساس آن، نظم کریستالری به عنوان یک سازوکار علی و بهمثابه معیاری برای سنجش توسعه فضایی عمل می‌کند. جبرگرایی فضایی معتقد است که می‌توان مسائل اجتماعی را با سازمان دهی فضا حل کرد (De Filippis, 2013: 70). باید توجه داشت که اصولاً مسئله اساسی مسئله تمایز میان ساختارهای بی‌نظم و منظم نیست بلکه سوال اصلی این است که آیا نظریه مکان مرکزی کریستالر می‌تواند نظریه معتبری برای تمایزگذاری میان ساختارهای فضایی بی‌نظم و منظم در زمینه‌های جغرافیایی و تاریخی متفاوت باشد.

هم‌چنان، این پرسش مطرح می‌شود که آیا برنامه‌ریزان مجازند نگاه مردم روزتایی را به بهانه حفاظت و پایداری از نظم کریستالری (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲) و تنها از طریق ارائه خدمات عمومی مصرفی از توجه به پدیده مهاجرت به کلان‌شهرها منحرف کنند؟ پیش از تدارک هر پاسخی برای این پرسش اساسی باید دانست که کلان‌شهرها ثروت‌های ملی هستند و همه افراد یک کشور حق دارند از پتانسیل‌ها و مزیت‌های موجود (بهویژه مزیت‌های اقتصادی) در آن، بهویژه زمانی که بخش عمده‌ای از بازار کار و خدمات و تسهیلات با کیفیت بالا در این مراکز متمرکز شده‌اند، استفاده کنند. تمام مشکلات موجود در کلان‌شهرها ناشی از عدم انطباق شبکه سکونتگاهی کشور با نظم کریستالری نیست، بلکه ریشه بسیاری از آن‌ها در فرهنگ حکمرانی‌ای کلان‌شهرها نهفته است. سعادت و بهروزی مردم در برنامه‌ریزی فضایی معاصر مهم‌تر از سعادت مکان‌ها است و به تعبیر گلاسون<sup>3</sup>، اهمیت مکان‌ها ناشی از اهمیت مردم است (Glasson, 2007: 78).

بنابراین، اعتبار پارادایم علم فضایی هرگز در قابلیت پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی نیست و اصولاً قرار نیست که فضای جغرافیایی براساس این مدل‌ها منظم یا بی‌نظم معرفی بشوند و در راستای انطباق با این مدل‌ها دستکاری و کنترل بشود. از منظر گریگوری<sup>4</sup> این نوع نگرش ابزارگرایی به مدل‌های فضایی از اقتصاد نئوکلاسیک به عاریت گرفته شده است (Holt-Jensen,

۲. نظریه مکان مرکزی کریستالر یک نظریه مبتنی بر ارائه خدمات مصرفی (بازار، حمل و نقل و خدمات اداری-سیاسی) به جامعه است و کارکردهای صنعتی- تولیدی در نظریه او نادیده گرفته شده است.

3.Glasson  
4.Gregory

143: 2004). به‌زعم هاروی کمی‌گرایی و پارادیم علم فضایی در جغرافیای آمریکا در واقع اتخاذ یک حرکت استراتژیکی برای گریز از سوءظن سیاسی‌ای بود که در علوم اجتماعی و در دوران مکاری<sup>۵</sup> اتفاق افتاد (Ibid: 143). از آن پس، اگرچه مشارکت جغرافیدانان در برنامه‌ریزی بیشتر شد، ولی اکثر پژوهشگران از الزامات سیاسی این حرکت کاملاً آگاه بودند. افزون براین، هیچ توافقی درون پارادیم علم فضایی در میزان و درجه جهانشمولی این قوانین وجود نداشت (Ibid: 143). می‌توان گفت جغرافیدانان بهنحو کنایه‌آمیزی بههمان نسبت که در برنامه‌ریزی مشارکت کردند، مردم را از مشارکت در برنامه‌ریزی بازداشته‌اند.

اگرچه زندگی اجتماعی دارای واقعیت‌های اقتصادی نیز هست و عملکردهای شهری را نمی‌توان فارغ از مفهوم اقتصاد مقیاس مکان‌بایی کرد، ولیکن تأکید بر این موضوع که فهم نظامها به صورت سلسله‌مراتبی قابل فهم است (سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۲) این ایده را متداعی کند که شهرهای بزرگ‌تر در مقایسه با روستاهای و شهرهای کوچک افزون بر پتانسیل‌های بالا از نظر انباشت سرمایه و پول، از منزلت اجتماعی بالاتری نیز برخوردار هستند. در حالی که واقعیت‌های اقتصادی نباید ما را به این نتیجه رهنمون کند که مراکز شهری از منزلت اجتماعی بالاتری هم در مقایسه با روستاهای و شهرهای کوچک برخوردارند. جبرگرایی فضایی- اقتصادی مستتر در نظریه کریستالر ممکن است به نادیده‌انگاری جوامع و سکونتگاه‌های کوچکتر از نظر اجتماعی و فرهنگی بینجامد. بنابراین باید در نظر داشت که تقسیم کار کالبدی- اقتصادی نباید به حمایت از تشکیل یک سلسله‌مراتب اجتماعی- فضایی ختم بشود. هم‌چنین باید به این موضوع توجه داشت که بهدلیل پیوستگی میان مقیاسی و ماهیت ذاتاً چندمقیاسی مکان‌ها، موققیت شهرها نیازمند روستاهای موفق هستند.

اگرچه رویکرد پویش ساختاری- کارکردی مدعی است که نظام فضایی را در کلیت آن و در تعاملی چندبعدی و بسیار پیچیده بین اجزای گوناگون محیطی- اکولوژیک و اجتماعی- اقتصادی مورد مطالعه قرار می‌دهد (سعیدی، ۱۳۹۱: الف: ۱۲) اما از سوی دیگر، به تبعیت از پارادیم علم فضایی و همانند کریستالر، تمام پستی‌ها و بلندی‌ها را کنار می‌گذارد و زمین را مسطح تصویر کرده و برنامه‌ریزی فضایی را در یک فضای دوبعدی تعریف می‌کند (سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). مسئله این است که تعریف برنامه‌ریزی فضایی در چارچوب فضای دوبعدی به نادیده‌انگاری ابعاد محیطی- اکولوژیکی منجر می‌شود و دامنه مطالعات جغرافیایی را بسیار محدود می‌کند. هارتشورن با دقت تمام اهمیت توجه به کلیت نظام فضایی را در مطالعات جغرافیایی مطرح کرده و بیان

5 .McCarthy



می‌کند که اگرچه کانت، همبولت و ریتر<sup>۶</sup> همگی برمفهوم سطح زمین به عنوان محدوده مطالعه جغرافیا تأکید داشتند اما اصطلاح قانع‌کننده‌ای برای آن‌چه مورد نظر این جغرافیدانان بوده، وجود ندارد. هارتشورن محدوده مطالعات جغرافیایی را براساس نظر کیوینگ<sup>۷</sup> شامل پوشش اتمسفری و پوسته زمین و تا آن‌جا که سطح زمین را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهند، تعریف می‌کند (Hartshorne, 1959: 23). توسعه همچنان که در رویکرد اگروپلیتن بر آن پاشاری می‌شود، می‌بایستی با محدودیت‌های اکولوژیکی همساز باشد (سعیدی، ۱۳۹۲؛ الف: ۱۹). بنابراین، ما برای گنجاندن ابعاد محیطی-اکولوژیکی در مطالعات و برنامه‌ریزی فضایی نیازمند تحلیل در قالب فضاهای سه‌بعدی و تبیین تحول تاریخی این فضاهای هستیم.

مسئله‌ای که رسالت اخلاقی جغرافیدانان را بیش از پیش مطرح می‌کند این است که دگرگونی ساختارهای جغرافیایی، مثلاً براساس نظام فضایی کریستالری، همانند تعییر پدیده‌های اجتماعی به هیچوجه به تندي انجام نمی‌پذیرد، بلکه باید در ارتباط با تمامی جنبه‌های فرایندها-ساختارها اصل مقاومت مورد توجه قرار گیرد (شافر، ۱۳۶۸: ۶). ساختارهای ذهنی-فضایی زمانی که از کالبد عینی برخوردار شوند دربرابر تغییرات آینده مقاومت نشان می‌دهند و درگیر جغرافیای قدرت می‌شوند. بنابراین در مواجه با تئوری‌های جغرافیایی باید محتاط بود. جغرافیدانان مجاز نیستند جامعه‌ای را که از جبر ساختارهای طبیعی رهاسده به درون ساختارهای ذهنی خودشان (ساختار ذهنی کریستالری) گرفتار کنند.

**۴-۱-۲. فراسوی نظم کریستالری: برنامه‌ریزی انسان‌گرا در سایه جبرگرایی فضایی**  
اگرچه رویکرد پویش ساختاری-کارکردی با تأکید بر الگوهای پوزیتویستی فضا و انسان اقتصادی-عقلانی به جبرگرایی فضایی منتهی می‌شود و معتقد است که شرط دستیابی به توسعه این است که رفتار فرد باید در چارچوب‌های هنجارین ارائه شده از سوی این پارادایم‌ها تنظیم شود. با وجود این، بهواسطه تأکید بر ابعاد ذهنی درک فضا، نقش یادگیری در توانمندسازی افراد، توجه به توسعه پایدار، روتاستاگرایی و توجه به ارزش‌های فرهنگ آن و در نهایت تلاش برای اصلاح ساختارهای فضایی در راستای توسعه انسانی از رویکردهای انسان‌گرایی نیز می‌تأثیر نبوده است. بهطور کلی، تأثیرپذیری رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از انگاره‌های انسان‌گرایی از مجرای نظریه شبکه منطقه‌بندی‌های روزانه صورت پذیرفته است. جغرافیای انسان‌گرا

6.Ritter  
7.Kiving

بهویژه با آثار جغرافیدانانی مانند واکوف و توان<sup>۸</sup>، آن بوتیمر<sup>۹</sup>، ادوارد رلف<sup>۱۰</sup>، دیوید لی<sup>۱۱</sup> و ماروین ساموئل<sup>۱۲</sup> شناخته شده است. ارائه تعریف واحدی از جغرافیای انسان‌گرا وظیفه دشواری است و شامل گستره بسیار زیادی از پژوهش‌ها از تأکید بر ذهنیت انسانی در مقابل عینیت‌گرایی علمی، کشف ارزش‌ها و نگرش‌های انسانی، زیبایی‌شناسی چشم‌انداز، اهمیت عاطفی مکان در تعیین هویت انسانی تا طرح مسائل اجتماعی و زیستمحیطی و دغدغه استحاله شدید فرهنگ را شامل می‌شود (Buttimer, 1999: 105). انسان‌گرایی یک سبک زندگی اخلاقی و دموکراتیک است که حقوق و مسئولیت‌پذیری موجود انسانی را در شکل‌دهی و معنابخشی به زندگی خودش به رسمیت می‌شناسد. انسان‌گرایی با تکیه بر خرد و جستجوی آزاد از مجرای ظرفیت‌های انسانی، از ساخت یک جامعه انسانی از طریق اخلاقیاتی که بر ارزش‌های انسانی و طبیعی استوار است، حمایت می‌کند (Copson and Grayling, 2015: 6). انسان‌گرایی با ارائه یک مدل انسانی که براساس آن، انسان به مثابه عاملی آگاه نگریسته می‌شود که از احساسات، کمالیات و نیت‌مندی‌هایی برخوردار است که رفتارش را متأثر می‌کند، از مدل‌های حیوانی یا ماشینی متمایز می‌شود. رشد انسانی، خودشکوفایی، خودتعیین‌کنندگی<sup>۱۳</sup>، هماهنگی میان احساسات درونی و اظهارات بیرونی و همدلی<sup>۱۴</sup> از دغدغه‌های انسان‌گرایی هستند (Wandersman, 1978: 10). اگرچه برمبانی نگرش‌های پوزیتویستی هدف توسعه علوم تجربی این است که محیط شناخته‌شده را تا جایی که امکان‌پذیر است شبیه محیط واقعی شناسایی کند، ولیکن از نظر انسان‌گرایی این هدف امکان‌پذیر نیست. انسان‌گرایی بر روی کنش فردی مرکز می‌شود و هدف این است که رخدادها و افکاری را درک کند که بستر کنش‌های تولیدکننده تجربه‌ها هستند. در انسان‌گرایی پژوهش‌گر نقش یک چالش‌گر<sup>۱۵</sup> را ایفا می‌کند که مشوق تفکر و تفکر بازتابی است و آگاهی و آگاهی متقابل هدف کلیدی آن است (Holt-Jensen, 2004: 121).

اولسون<sup>۱۶</sup> رویکرد انسان‌گرایانه را اساساً در تقابل با علم فضایی می‌بیند. زیرا در حالی که پارادایم علم فضایی درآرزوی ساخت رسمی دانش است، پارادایم انسان‌گرایی در صدد نمایش خلاقاله آن است (Holt-Jensen, 2004: 121). رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نیز معتقد است که فضا ساخته ذهن انسان است و آنچه فضای اجتماعی را می‌سازد، خود زاییده نحوه ادراک واقعیت‌ها

8.Yi-Fu Tuan

9.Anne Buttimer

10.Edward Relph

11.David Ley

12.Marwyn Samuels

13.self-determinism

14.compassion

15.provocateur

16.Olsson



توسط گروههای انسانی [...] است (سعیدی، ۱۳۹۱؛ الف: ۵؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰). این رویکرد بیان می‌کند که با ساخت‌ها و کارکردهای ذهنی و عینی سروکار دارد (سعیدی، ۱۳۹۱؛ الف: ۵) و معتقد است که اگرچه ساخت‌های کالبدی دارای ماهیت عینی و ملموس هستند، اما ادراک آن‌ها ملهم از ذهنیات افراد و گروههای انسانی بوده (سعیدی، ۱۳۹۱؛ الف: ۵) و اشکال فضایی حاصل عملکرد ساخت‌ها و کارکردهای عینی و نحوه درک مکانی فضایی افراد و گروهها از این ساخت‌ها و کارکردها است (سعیدی، ۱۳۹۱؛ الف: ۶). با وجود این نگرش، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی عامل انسانی را در تعریف جغرافیا به عنوان علم مطالعه رابطه میان انسان و محیط حذف می‌کند و جامعه و صورت‌بندی‌های آن را به عنوان جایگزین معرفی می‌کند، زیرا به تعییت از رویکرد جغرافیای ساختارگرای پویک معتقد است که انسان مفهومی عام و مطلق ولی جامعه امری واقعی است و براین باور است که انسان مغلوب صورت‌بندی‌های اجتماعی است. در حالیکه براساس رویکرد انسان‌گرایی این انسان [او نه جامعه] است که هویت خاص یک کشور را منطبق بر استفاده‌های خودش شکل می‌دهد (Barnes, 2011: 149).

با وجود این، اگرچه انسان بر مبنای سنت جغرافیای اجتماعی ساختارگرا هیچ‌گاه [...] به صورت مجزا عمل نمی‌کند، بلکه درون مجموعه‌ای از روابط اجتماعی معین به واکنش دست می‌زند (شافر، ۱۳۶۸: ۵) ولیکن رویکرد پویش ساختاری-کارکردی با طرح ایده جدید منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای به سوی رویکردهای تمایل دارد که تکیه بیشتری بر کنش فردی دارند. تأثیرپذیری رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از ایده‌های مذکور بیانگر فاصله‌گیری آن از جغرافیای ساختارگرا، پارادیم علم فضایی و اقتصاد نوکلاسیک است. اگرچه تاکنون شواهد تجربی درباره چگونگی به کارگیری ایده منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای در بستر جغرافیای اجتماعی ایران ارائه نمی‌کند.

یکی از وجوده جغرافیای انسان‌گرا این است که کنش‌گران جغرافیایی تنها به عنوان عاملین اقتصادی نبوده، بلکه همچنین در جستجو و تقویت موجودیت فرهنگی و اخلاقی خود نیز هستند (Entrikin and Tepple, 2006: 31). رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نیز، علیرغم تأثیرپذیری از مفهوم آستانه در نظریه مکان مرکزی، با انتقاد از بدنه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی معتقد است که برخی از کارشناسان، روستاییان را [...] با بهانه عدم برخورداری از آستانه‌های لازم برای دریافت خدمات گرد هم آورده‌اند (سعیدی، ۱۳۷۷: ۲۱). همچنین بر این باور است که روستای پراکنده [و خارج از قاعده و نظم کریستالی] نشان داده‌اند که در سیاری موارد بهترین و مناسب‌ترین شکل تجلی انتباط با منابع پراکنده سرزمین بهشمار می‌روند و با تأکید بر رفتار مکانی-فضایی و اجتماعی-اقتصادی خاص خود، در دشوارترین شرایط نیز به بقا ادامه داده‌اند

(سعیدی، ۱۳۷۵: ۷۵). بنابراین، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی معتقد است که موجودیت چشم‌اندازهای روستایی را نباید به هویت‌های اقتصادی صرف فروکاست.

همچنین، برنامه‌ریزی انسان‌گرا معتقد است که اصلاح ساختارهای فضایی به صورت خودکار مردم را منتفع نمی‌سازد. زیرا به مثابه یک ابزار توانمندسازی مردم برای تغییر یا درگیرشدن با ساختار برنامه‌ریزی عمل نمی‌کنند (Padawangi, 2014: 26). افزون بر این، برنامه‌ریزی انسان‌گرا معتقد است که فرایندهای تضعیف‌سازی<sup>۱۷</sup> از مجرای دخالت‌های دولتی بر خلاقیت‌های جوامع محلی سایه می‌افکند (Padawangi, 2014: 26). رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نیز فرایندهای متعارف برنامه‌ریزی را به سبب ماهیت تصدیگری، نگرش از بالا به پایین و عدم توجه به نقش و مشارکت مردم ذینفع در تعیین مسیر برنامه‌های توسعه نقد می‌کند (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲). رویکرد پویش ساختاری-کارکردی همانند انسان‌گرایی، برگزاری دوره‌های آموزشی را برای تجهیز، توانمندسازی و روحیه خوداتکایی جوامع (سعیدی، ۱۳۸۳: ۲۰) شرط دستیابی به توسعه پایدار می‌داند. در حالی که براساس نظریه مکان مرکزی کریستال، اصولاً برنامه‌ریز به منظور آگاهی از نیازهای جامعه، ضرورتی برای رجوع به جامعه ندارد و براساس یک نظام سلسله‌مراتبی می‌تواند دقیقاً پیش‌بینی کند که در هر سطح چه تعداد سکونتگاه، با چه جمعیتی و با چه نیازهایی باید وجود داشته باشد. در واقع رویکرد پویش ساختاری-کارکردی به گونه‌ای متناقض، با نقد مفهوم آستانه و برنامه‌ریزی از بالا به پایین به ضد خود تبدیل می‌شود و حالت خودانقادی می‌گیرد!

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی را به این سبب که به دنبال اصلاح ساختارهای فضایی (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۱۳؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۲) و ایجاد دگرگونی مستلزم تغییر جغرافیای قدرت بوده و برنامه‌ریزی (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴) است می‌توان نوعی رویکرد انسان‌گرایی در نظر گرفت. با وجود این، آنچه مغفول می‌ماند این است که هر گونه دگرگونی مستلزم ریزی را ایجاد کارکردی به این نتیجه ریزی را الزاماً با مستله قدرت پیوند می‌دهد. رویکرد پویش ساختاری-کارکردی به این رسیده است که کلید فهم ساختهای عینی را باید در ساختهای ذهنی جستجو کرد. اما از این واقعیت فراتر نمی‌رود و از برقراری پیوند میان تجربه‌های فردی، امر ذهنی و فرایند شکل‌گیری معنا از صافی قدرت بازمی‌ماند. برنامه‌ریز باید به عنوان یک قاعده روش‌شناسی همواره این سوال کلیدی را مطرح کند که هر گونه اصلاح ساختارهای فضایی از نظر کدام افراد، گروه‌های اجتماعی و فضاهای جغرافیایی مورد نظر است. این سوال کلیدی ما را از اصلاح ساختارهای فضایی به



سبک کریستالری به‌سوی برنامه‌ریزی انسان‌گرا رهنمون می‌کند و جنبه انتقادی را به برنامه‌ریزی فضایی خواهد افزود.

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی به دلیل توجه به هزینه‌های اجتماعی و زیستمحیطی (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۹)، احترام به سنت‌های گوناگون و متنوع فرهنگی (سعیدی، ۱۳۹۲، ۱۸) و روستاگرایی (سعیدی و طالشی، ۱۳۸۳: ۱۴) بار دیگر خصلتی انسان‌گرا به‌خود می‌گیرد و بر همین اساس، بر این باور است که قابل‌زیست‌کردن عرصه‌های زندگی برای نسل‌های فعلی و آینده مهم‌ترین هدف برنامه‌ریزی فضایی و توسعه پایدار است (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۹). انسان‌گرایی را نیز باید به مثابه تلاش جمعی دولت، جامعه مدنی، بخش خصوصی و افراد انسانی دانست که به‌طور برابر مسئول دستیابی به ارزش‌های انسانی و طراحی و اجرای خلاقانه رویکرد انسان‌گرایی در یک جامعه پایدار و برمبنای توسعه زیستمحیطی، اجتماعی و اقتصادی هستند (Orville, d' 2015: 90). برمبنای این چشم‌انداز نظری، در سال‌های اخیر مفهومی با عنوان بوم-انسان-گرایی<sup>۱۸</sup> وارد متون توسعه پایدار شده است (Michnowski, 2008). علیرغم نگرش مشبт رویکرد پویش ساختاری کارکردی به مقوله توسعه پایدار، واقعیت این است که کانونی بودن پیش-فرض اساسی نظریه مکان مرکزی، یعنی پیش‌فرض فضای جغرافیایی همگون، باعث می‌شود که در مطالعات تجربی انجام‌شده در چارچوب رویکرد پویش ساختاری کارکردی، جای اندکی برای توجه به بوم-انسان‌گرایی فراهم بشود.

## ۵. نتیجه‌گیری: چشم‌انداز پیش‌روی برنامه‌ریزی فضایی در ایران

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مبانی نظریه‌ای و پژوهش‌های تجربی مناسبی را برای امر پژوهش، نظریه‌پردازی و نقد برنامه‌ریزی فضایی در ایران فراهم آورده است. ما فکر می‌کنیم که بهتر است نظریه‌ها را به این سبب تحلیل کنیم که چارچوبی برای درک و تفکر بیشتر فراهم می‌کنند. خلاصه کلام، نگرش نوشتار حاضر نه ابطال آن دیگری و نه اثبات خود است، بلکه تنها هدف اصلی جستجوی روزنه‌ای برای طرح مسئله و تفکر بیشتر درباره برنامه‌ریزی فضایی و آینده آن در ایران است.

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از یکسو با اطمینان از رویکرد مأْخوذ خود، به‌دبیال پیش-بینی دقیق (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۴) است؛ بر تقدم تئوری بر عمل (تئوری بنیاد علم) تأکید می‌گذارد (سعیدی، ۱۳۹۰: ۹)؛ بر قانونمندی تمام پدیده‌ها (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴)، جدایی محقق

18. Eco-Humanism

از موضوع مطالعاتی اش با استمداد از دید علمی (سعیدی، ۱۳۴۴: ۸۹)، توانایی طرح صحیح مسائل (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۶) صحة می‌گذارد و معقدت به چاره‌اندیشی برای از میان برداشتن مضلات مکانی است (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۶). در این رویکرد وجه عینی و عملی مسائل فضایی (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۶) اهمیت دارد و در سازماندهی فضایی نیز دستیابی به شبکه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی از واحدهای سکونتگاهی و حفاظت و پایداری وضع موجود (سعیدی، ۱۳۹۲: ب: ۱۲)، پیش‌بینی درست تبعات دخالت و تغییر در اجزاء نظام‌های فضایی (سعیدی، ۱۳۹۲: ب: ۱۵)، نظم‌بخشی به روابط فضایی با تأکید بر سطوح سلسله‌مراتبی سکونتگاه‌ها (سعیدی، ۱۳۹۲: ب: ۱۶) را امری قابل دستیابی می‌داند. در این راستا، بهره‌گیری از شیوه قیاس برای دستیابی به توسعه و برای مشاهده امور آنگونه که باید دیده شوند (سعیدی، ۱۳۸۹: ۷-۵) و امکان پذیری فهم سلسله‌مراتبی نظام‌ها (سعیدی، ۱۳۹۱: ب: ۱۲؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱) را به متابه روش‌شناسی خود بر می‌گیرند. هم‌چنین در دو راهی انتخاب میان ساختارها و اراده انسانی، نقش تعیین‌کنندگی ساختار فضایی در نحوه کارکردهای جامعه (سعیدی، ۱۳۹۱: ب: ۱۲) و تقدم کل گرایی بر جزء‌گرایی (سعیدی، ۱۳۸۴: ۵۴) و تقدم نگاه منطقه‌ای بر نگاه بخشی (سعیدی، ۱۳۸۴: ۵۴) را تصدیق می‌کند. ولیکن از سوی دیگر، با نقد برنامه‌ریزی از بالا به پایین (سعیدی، ۱۳۹۲: ب: ۱۲)، تأکید بر توانمندسازی جامعه مدنی از طریق یادگیری (سعیدی، ۱۳۸۳: ۲۰)، تأکید بر اصلاح ساختارهای فضایی (سعیدی، ۱۳۹۱: الف: ۱۴-۱۳)، نقد اقتصاد مقیاس و عقلانیت اقتصادی در ارائه خدمات عمومی به رسته‌ها (سعیدی، ۱۳۷۷: ۲۱)، پذیرش خاص‌بودن نظم فضایی سکونتگاه‌ها (سعیدی، ۱۳۷۵: ۶۷-۶۸)، تأکید بر مفهوم توسعه پایدار (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۸)، توجه به هزینه‌های اجتماعی و زیستمحیطی (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۹)، احترام به سنت‌های گوناگون و متنوع فرهنگی (سعیدی، ۱۳۹۲: ب: ۱۸)، روتاستاگرایی (سعیدی و طالشی، ۱۳۸۳: ۱۴)، مخالفت با سیاست همه‌چیزدانی (سعیدی و فتاحپور، ۱۳۸۱: ۴۰)، تأکید بر جغرافیای جنسیت (خانی و سعیدی، ۱۳۸۸: ۱)، تأکید بر جنبه‌های ذهنی تولید فضا و توجه به ساختار فضایی شبکه‌ای در حوزه انسان‌گرایی قبل ردیابی است. اگرچه روش‌شناسی پارادایم علم فضایی هم‌چنان در کانون مباحث آن و رویکرد انسان‌گرایی در حاشیه (عمدتاً به صورت نظریه‌ای و در بخش‌های پایانی نوشتارها) قرار دارد و هنوز مطالعات تجربی برای امکان‌پذیری پیوند میان این دو رویکرد در بستر جغرافیای اجتماعی ایران ارائه نشده و میدان نقد و پژوهش نظری و تجربی به روی پژوهش‌گران ایرانی باز است.



رویکرد پویش ساختاری-کارکرده ما را با انبویی از پرسش‌های دشوار باقی می‌گذارد بی‌آنکه پاسخی برای آن‌ها تدارک ببیند: ۱) چگونه می‌توان هم خواهان تحمیل یک نظام فضایی سلسه-مراتبی بر فضاهای کشور بود و هم سازمان سلسه-مراتبی و پیامدهای آن (انزوای شهرهای کوچک و حاشیه‌ای شدن روستاها) را برمبنای نظریه شبکه منطقه‌ای نقد کرد؟ ۲) چگونه می‌توان با حمایت از یک نظام جهان‌شمول کریستالری در صدد درک تفاوت‌های ناحیه‌ای و مشارکت آن‌ها در فرایند برنامه‌ریزی فضایی بود؟ ۳) چگونه می‌توان با مرکزیت‌بخشیدن به انسان عقلانی-اقتصادی، جایگاه مناسبی را هم برای ارزش‌ها و دغدغه‌های فرهنگی و زیستمحیطی انسان فراهم کرد؟ ۴) چگونه می‌توان هم از شیوه قیاس، روش علمی و صلاحیت مطلق برنامه‌ریز حمایت کرد و سپس از طریق مخالفت با سیاست همه‌چیزدانی یک برنامه‌ریزی فضایی از پایین به بالا را تحویز کرد؟ ۵) چگونه می‌توان هم از نظریه سلسه-مراتبی و هم از نظریه شبکه‌ای در بستر جغرافیای ایران استفاده کرد؟ ۶) و در نهایت، چگونه می‌توان درحالی که بر تقدم کل‌گرایی بر جزء‌گرایی تأکید می‌کنیم خواهان برنامه‌ریزی از پایین به بالا باشیم؟ پرسش‌های مذکور از میان پرسش‌های متعددی مطرح می‌شود که از درون رویکرد پویش ساختاری-کارکرده آشکار می‌شوند و هنوز در بستر جغرافیای ایران پاسخ عملی برای آن‌ها وجود ندارد. بخش عمده‌ای از دشواری‌های موجود در رویکرد پویش ساختاری-کارکرده ناشی از این است که فضا و انسان در این رویکرد به‌گونه‌ای مستقل از یکدیگر مفهوم‌سازی شده‌اند. به‌همین سبب، علیرغم این‌که رویکرد پویش ساختاری-کارکرده معتقد است که چارچوب مفهومی آن از فلسفه کانت، فلسفه هگل، نظریه سیستمی، پارادایم علم فضایی، ایده منطقه‌بندی‌های روزانه و نظریه شبکه منطقه‌ای تشکیل می‌شود اما، پژوهش‌های تجربی صورت‌گرفته سه‌م بسیار ناچیزی را از ایده منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای به‌خود اختصاص می‌دهد.

تدارک هر پاسخی پیش از آن که نیازمند بازنگری مفهوم انسان و فضا باشد مستلزم بازنگری هویت جغرافیدانان و برنامه‌ریزان براساس تجارب گذشته و چشم‌اندازهای پیش‌رو در برنامه‌ریزی است. اینک پس از دو دهه تجربه، اطمینان تحلیل‌گران سیستم‌ها به این روش‌ها تضعیف شده است (Allmendinger, 2002، 59) و به قول فالولدی برنامه‌ریزی علمی دیگر سراسی بیش نیست (Ibid: 60). دو ناحیه در حال توسعه و جدید در تفکر سیستمی شامل نظریه‌بی‌نظمی و نظریه آشوب می‌شوند (Ibid: 61). نظریه آشوب بار دیگر تأییدی بر پیش‌بینی ناپذیری و عدم قطعیت عامل انسانی است. اما مجدداً باید مراقب دام نخبه‌گرایی مستتر در این نظریه بود. طرح نظریه بی‌نظمی توسط برنامه‌ریز مترادف با توانایی درک بی‌نظمی توسط او نیست. برنامه‌ریز با استمداد از همین مفهوم و با غفلت از این مسئله که پیچیدگی‌ها آن‌چنان از دامنه شناخت

برنامه‌ریز فاصله دارند که حتی او را نیز یارای مواجه با آن نیست، از همان ابتدا هرگونه روزنه‌ای را برای مشارکت مردمی می‌بندد. از سوی دیگر، این تفکر تاکنون در برنامه‌ریزی رایج بوده که برنامه‌ریز باید میان منافع فردی و منافع جمعی توازن برقرار کند. اما پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که دیوانسالاران [واز جمله برنامه‌ریزان] صرفاً به دنبال منافع عمومی نیستند، بلکه بیشتر به دنبال اهداف شخصی خود هستند (Gamper and Turcanu, 2009: 523).

جبرگرایی فضایی همچنان می‌تواند در کانون مباحث برنامه‌ریزی باقی بماند و توسعه‌نیافتگی جغرافیایی به جای این که متوجه اراده، عمل و مستولیت افراد و برنامه‌ریزان بشود به ساختارهای فضایی پنهان و غیرقابل مشاهده نسبت داده شود. گزینه دیگر این است که برنامه‌ریزی انسان‌گرا جایگاه کانونی خود را در مطالعات و برنامه‌ریزی فضایی ایران پیدا کند. البته، همچنان که تاریخ اندیشه نشان داده است همواره موضع سومی نیز وجود دارد، ولی بدیهی است که نمی‌توان با نگرش ساختارگرایانه به انتظار کارآفرینی، خلاقیت و توانمندسازی مردم و مکان‌ها در عصر جهانی‌گرایی نشست. رویکرد کلان نوشتار حاضر این است که انسان‌گرایی بهتر است به مثابه بخش مکمل پوزیتیویسم نگریسته شود. رلف نیز معتقد است که علیرغم مخالفت پدیدارشناسی با سیاری از پیش‌فرضها و روش‌های علم پوزیتیویستی و علم‌گرایی، اما نباید آن را به مثابه نگرشی ضدعلم و غیرعقلانی نگریست. [انسان‌گرایی همچون] پدیدارشناسی به جای مخالفت با علم، معتقد است که علم الگوی اولی و ممتاز معرفت نیست و اندیشه علمی بر سایر اشکال تفکر ارجحیت ندارد (Pickles, 2009: 53). یکی از تغییرجهت‌های عمدۀ در رویکرد پویش ساختار-کارکردی توجه به منطقه‌بندی‌های روزانه است که جایگاه فرد و ذهنیت را بر جسته می‌کند. به قول هاروی، چرا باید این پیش‌فرض را بپذیریم که فضا-زمان تنها زمانی وجود دارند که قابل‌سنمش و کمی-کردن به روش‌های سنتی هستند (Harvey, 1969). برنامه‌ریزی فضایی باید به سوی نحوه درک فضای جغرافیایی از منظر جامعه مدنی حرکت کند و آن‌ها را در فرایند برنامه‌ریزی دخالت بدهد. در این میان، پارادیم علم فضایی و نظریه کریستال‌تها می‌توانند به مثابه نقطه شروع و نه به عنوان نقطه پایانی تحلیل نظام‌های ناحیه‌ای مورد استفاده قرار بگیرد.

همچنین مفهوم قدرت باید موقعیت مناسب خود را در نظریه برنامه‌ریزی فضایی ایران بیابد. هدف این نیست که قدرت یک عامل گریزناپذیر و آزاردهنده در نظر گرفته شود و یا از سوی دیگر، به سادگی با آن برخود کرده و تصور کنیم که می‌توانیم برنامه‌ریزی فضایی را بدون عامل قدرت (قدرت به مثابه متغیر خنثی) مفهوم‌سازی و عملیاتی کنیم. هدف این است که روابط قدرت و کیفیت آن پس از انجام گفت‌و‌گو میان فضاهای و گروه‌های اجتماعی متفاوت شکل بگیرد و جغرافیایی قدرت نیز پیوسته در حال جابجایی میان فضاهای و گروه‌های اجتماعی متفاوت باشد.



برنامه‌ریزان ممکن است تصور کنند که حرفه تخصصی‌شان با مشارکت مردم تضعیف می‌شود (Cadwallader, 1985: 270) ولی برخلاف نگرش برنامه‌ریزی فضایی کلاسیک که معتقد است محلی‌ها مشکلاشان را به وضوح می‌شناسند (Riddell, 2004: 50)، معتقدیم که الزاماً یک فرد محلی در مقایسه با برنامه‌ریز نسبت به شرایط محلی از دانش بیشتری برخوردار نیست و برنامه‌ریزان همواره نقش خود را در برنامه‌ریزی فضایی حفظ خواهند کرد. خوشبختانه رویکرد پویش ساختاری-کارکردی بیشتر براساس مطالعات نواحی روستایی تدوین شده و این محیط‌ها زمینه‌های مناسبی برای برداشت اولین گام‌های یک سفر طولانی و پرپیچ و خم است.

اگر جغرافیدانان پذیرفت‌هایند که برنامه‌ریزی دیگر از صلاحیت مستحکم گذشته‌اش برای تولید نخبه‌گرایانه فضا برخوردار نیست، اکنون باید نشان بدهند که چگونه با مشارکت حداکثری می‌توان این فضاهای را تولید کرد. به قول آلمندینگر آن‌ها باید با خود اندیشه کنند که چگونه می‌توانند با بازیگران مختلف در مقیاس‌های مختلف همکاری کنند (Allmendinger et al, 2009: 618). این امر مستلزم تلاش برای پیوند کارکردی مکان‌ها به جای گسستگی سیاسی فضاهای درک تفاوت‌های ناحیه‌ای به جای جستجوی نظم‌های جهانشمول فضایی است.

## منابع

- خانی، فضیله؛ سعیدی، عباس، فضای اجتماعی، راهبری عمومی و جنسیت، *فصلنامه جغرافیا*، شماره ۲۳، صص. ۵۹-۷۶، ۱۳۸۸.
- سعیدی، عباس، *جغرافیای شهری چیست*، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱، صص ۸۹-۱۰۲، ۱۳۴۴.
- سعیدی، عباس، نظری به انسان به عنوان یک پدیده جغرافیایی، مجله جستارهای ادبی، شماره ۴۲، صص. ۲۰۴-۲۱۵، ۱۳۵۴.
- سعیدی، عباس، دامنه، شالوده و هدف‌های جغرافیای روستایی، *رشد آموزش جغرافیا*، شماره ۲۴، صص. ۱۲-۱۶، ۱۳۶۹.
- سعیدی، عباس، جایگاه روستاهای کوچک در برنامه‌ریزی توسعه سرزمین، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۴۳، صص. ۶۷-۷۶، ۱۳۷۵.
- سعیدی، عباس، توسعه پایدار و ناپایداری توسعه روستایی، مجله مسکن و محیط روستا، شماره ۸۲، صص. ۱۷-۲۲، ۱۳۷۷.
- سعیدی، عباس؛ فتاح‌پور مریکی، داراب، نگاهی به الزامات ساماندهی روستاهای کوچک عشايري: *مطالعه موردی روستاهای ناحیه بازیافت*، *فصلنامه مسکن و محیط روستا*، شماره ۹۸، صص. ۳۲-۴۱.

- سعیدی، عباس؛ طالشی، مصطفی، ناپایداری سکونتگاه‌های کوچک کوهستانی ناحیه آلاذغ در شمال خراسان، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره ۳، صن. ۲۹-۱، ۱۳۸۳.
- سعیدی، عباس، ناکارآمدی ساختاری- عملکردی نظامهای فضایی ناحیه‌ای (مورد: ناحیه باغ‌ملک شرق خوزستان)، فصلنامه جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره پنجم، صن. ۴۳-۶۰، ۱۳۸۴.
  - سعیدی، عباس، برنامه‌ریزی فضایی، در سعیدی عباس (سرویراستار): دانشنامه مدیریت شهری و روستایی، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، ۱۳۸۷.
  - سعیدی، عباس، محیط، فضا و توسعه: بحثی در ضرورت توسعه یکپارچه روستایی-شهری، فصلنامه مسکن و محیط‌روستا، شماره ۱۳۱، ص ۱۲-۳، ۱۳۸۹.
  - سعیدی، عباس، پویش ساختاری-کارکردی: رویکردی نظاموار در مطالعات مکانی-فضایی، فصلنامه جغرافیا، شماره ۲۹، صن. ۱۶-۷، ۱۳۹۰.
  - سعیدی، عباس، پویش ساختاری-کارکردی: رویکردی بدیل در برنامه‌ریزی فضایی، فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، شماره ۱، ص ۱-۱۸، ۱۳۹۱.الف.
  - سعیدی، عباس، مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی (بخش نخست)، فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی، شماره ۱، ص ۹-۲۹، ۱۳۹۱.ب.
  - سعیدی، عباس، مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی (بخش دوم)، فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی، شماره ۳، ص ۱۱-۲۴، ۱۳۹۲.الف.
  - سعیدی، عباس، پیوستگی توسعه روستایی-شهری در قالب منظومه‌های روستایی، فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی، شماره ۴، ص ۱۱-۲۰، ۱۳۹۲.ب.
  - سعیدی، عباس؛ جندقیان بیدگلی، سعیدرضا؛ محبی، علی‌اکبر، وارسی پویش ساختاری-کارکردی در مطالعات منطقه‌ای (مورد: مطالعه تطبیقی نواحی آران-بیدگل (کاشان) و راز-جرگلان (جنورد)), فصلنامه جغرافیا، شماره ۴۴، صن. ۷-۲۲، ۱۳۹۴.
  - شافر، فرانس، درباره مفهوم جغرافیای اجتماعی، ترجمه عباس سعیدی، مجله رشد آموزش جغرافیا، شماره ۱۸، صن. ۴-۷، ۱۳۶۸.
- Khani F.; Saidi A., Social Space, Public Policy and Gender, Geography, Vol. 23, pp. 59-76, 2010. [in Persian]
  - Saidi A., What Is Urban Geography?, Literary Studies, Vol. 1, pp. 89-102, 1965. [in Persian]
  - Saidi A., Thinking about Man as a Geographical Phenomenon, Literary Studies, Vol. 42, pp. 204-215, 1975. [in Persian]
  - Saidi A., Scope, Principles and Goals of Rural Geography, Roshd-e-Amozesh-e-Geographi, Vol. 24, pp. 12-16, 1991. [in Persian]
  - Saidi A., The Position of Small Rural Settlements in Territorial Development Plans in Iran, Geographical Research, Vol. 43, pp. 67-76, 1996. [in Persian]



حجت

الله

رحمي

برنامه ریزی فضایی با رویکرد پویش ساختاری...

- Saidi A., Sustainable Development and the Unsustainability of Rural Development, Housing and Rural Environment, Vol. 82, pp. 17-22, 1998. [in Persian]
- Saidi A., Fatahpour Maryaki D., Spatial Planning Implications for Small Nomadic Villages, Housing And Rural Environment, Vol. 98, pp. 32-41, 2002. [in Persian]
- Saidi A., Taleshi M., Unsustainability of Small Rural Settlements in Aladagh Region of North of Khorasan, Geography and Regional Development, Vol. 3, pp. 1-29, 2004. [in Persian]
- Saidi A., Structural and Functional Inefficiency of Regional and Spatial Systems: The Case of Bagheh Malek Region (East Of Khoozesstan), Geography and Regional Development, Vol. 5, pp. 43-60, 2005. [in Persian]
- Saidi A., Spatial Planning, In Encyclopedia of Urban and Rural Management Edited by Abbas Saidi et al., Tehran: The Foundation of Great Persian Encyclopedia, 2008. [in Persian]
- Saidi A., Environment, Space and Development: A Discussion on Urgent Integrated Rural-Urban Development, Housing and Rural Environment, Vol. 131, pp. 3-12, 2010. [in Persian]
- Saidi A., Structural-Functional Dynamism: A Systematic Approach in Spatial Studies, Geography, Vol. 9, pp. 7-16, 2011. [in Persian]
- Saidi A., Structural-Functional Dynamism: An Alternative Approach to Spatial Planning, Economy, Space And Rural Development, Vol. 1, pp. 1-18, 2012a. [in Persian]
- Saidi A., Fundamental Terms and Conceptions in Physical Spatial-Planning, Physical-Spatial Planning, Vol. 1, pp. 9-29, 2013b. [in Persian]
- Saidi A., Fundamental Terms and Conceptions in Physical Spatial-Planning (Part II), Physical-Spatial Planning, Vol. 1, pp. 11-24, 2013a. [in Persian]
- Saidi A., Rural-Urban Integrity in the Form of Rural Constellations, Physical-Spatial Planning, Vol. 4, pp. 11-20, 2013b. [in Persian]
- Saidi A., Jandaghian S.R, Mohebb A.A., Appraising the “Structural-functional Dynamics” in Regional Studies: The Comparative Study of Aran-Bidgol and Raz-Jargalan Areas, Geography, Vol. 44, pp.7-23, 2015. [in Persian]
- Schaeffer F., Bemerkungen Zur Entwicklung Der Sozialgeographie, A. Saidi (Trans.), Roshd-e-Amozesh-e-Geographi, Vol. 18, pp. 4-7, 1989. [in Persian]

- Ahamer, G., Human Geography Trains: Diverse Perspectives on Global Development, Multicultural Education & Technology Journal, Vol. 6(4), pp. 312 – 333, 2012.
- Allmendinger Ph.; Haughton, G., Soft paces, Fuzzy Boundaries, and Metagovernance: The New Spatial Planning in The Thames Gateway, Environment and Planning, Vol. 41, pp. 617-633, 2009.
- Allmendinger Ph., Planning Theory, UK: Palgrave Publisher, 2002.
- Barnes T.J., From Region to Space, in The Wiley-Blackwell Companion to Human Geography Edited by John A. Agnew and James S. Duncan, UK: Blackwell Publishing Ltd, 2011.
- Barnes T.J., Reopke Lecture in Economic Geography: Notes from the Underground: Why the History of Economic Geography Matters: The Case of Central Place Theory, Economic Geography, Vol. 88(1), pp. 1-26, 2012.
- Bringuier J.C., Conversations with Jean Piaget, Springer-Verlag, Vol. 17 (3), pp. 56-61, 1980.
- Buttner A., Humanism and Relevance in Geography, Scottish Geographical Journal, Vol. 115 (2), pp. 103-116, 1999.
- Cadwallader, M.T., Analytical Urban Geography: Spatial Patterns and Theories, New Jersey: Prentice Hall, 1985.
- Copson, A., What Is Humanism? in Copson, A.; Grayling, A.C., The Wiley Blackwell Handbook of Humanism, UK: John Wiley & Sons Ltd., 2015.
- D'Orville, H., New Humanism and Sustainable Development, Cadmus, Vol. 2 (5), pp. 90-100. 11, 2015.
- De Filippis, J., On Spatial Solutions to Social Problems, Cityscape: A Journal of Policy Development and Research, Vol.15 (2), pp. 69-72, 2013.
- Douglass, M., A Regional Network Strategy for Reciprocal Rural-Urban Linkages: An Agenda for Policy Research with Reference to Indonesia, Third World Planning Review, Vol. 20 (1), pp. 1-33, 1998.
- Entrikin, J.N, Tepple, J.H, Humanism and Democratic Place-Making in Approaches to Human Geography Edited by Valentin, G., Aitken, S., London: SAGE Publications, pp. 30.42, 2006.
- Felgenhauer, T., Regional Identity as Celebration and Routine-Mitteldeutschland S Glorification and Its Taken-For-Granted Meaning in Media Content, European Journal of Cultural Studies, Vol. 13(1), pp. 63–80, 2010.
- Forer, P., A Place for Plastic Space? Progress in Human Geography, Vol. 2(2), pp. 230-267, 1978.
- Gamper, C.D.; Turcanu, C., Can Public Participation Help Managing Risks from Natural Hazards? Safety Science, Vol. 47, pp. 522-528, 2009.
- Glasson, J.; Marshall T., Regional planning, US: Routledge, 2007.



حجت‌الله رحیمی

برنامه ریزی فضایی با رویکرد پویش ساختاری...

- Hartshorne, R., Perspective on the Nature of Geography, US: AAG Publication, 1959.
- Harvey, D., Explanation in geography, London: Edward Arnold Press, 1969.
- Holt-Jensen, A., Geography: History and Concepts: A Student's Guide, London: SAGE publisher, 2004.
- Martin, R., Regional Economic Resilience, Hysteresis and Recessionary Shocks, Journal of Economic Geography, Vol. 12, pp. 1-3, 2012.
- Michnowski, L., Eco-Humanism and Popular System Dynamics as Preconditions for Sustainable Development, Vol. 3 (2), pp. 31-50, 2008.
- Padawang, R., Humanistic Planning and Urban Flood Disaster governance in Southeast Asia: Metro Manila and Jakarta, Singapore: Asia Research Institute, 2014.
- Pickles, J., Phenomenology, Science and Geography: Spatiality and the Human Sciences, UK: Cambridge University Press, 2009.
- Pike, A.; Rodríguez-Pose, A.; Tomaney, J., What Kind of Local and Regional Development and for Whom?, Regional Studies, Vol. 41 (9), pp. 1253-1269, 2007.
- Riddell, R., Sustainable Urban Planning: Tipping the Balance, USA: Blackwell Publishing Ltd, 2004.
- Ruppert, K., The Concept of Social Geography, GeoJournal, Vol.9 (3), pp. 255-260, 1984.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy, <http://plato.stanford.edu/entries/kant-science/>, 2016
- Tamdgidi, M.H., Advancing Utopistics: The Three Component Parts and Errors of Marxism, US: Paradigm Publishers, 2007.
- Thrift, N., Space: The Fundamental Stuff of Geography in Cilfford, N.; Hollaway, S.; Rice, S.P.; Valentine, G., Key Concepts in Geography, London: SAGE Pub., pp. 95-107, 2009.
- Tucker, K., Anthony Giddens and Modern Social Theory, London: SAGE publisher, 1998.
- Varela, Ch.R., Science for Humanism: the Recovery of Human Agency, USA and Canada: Routledge Publisher, 2009.
- Wandersman, A., Applying Humanism, Behaviourism, and a Broader Social Developmental View to Understanding and Researching the Design Process in Russell, J., the Behavioural Basis of Design, US: McGraw-Hill Inc., 1978.